

روابط تاریخی و فرهنگی
عرب‌های
افغانستان
با عرب‌های
ماوراءالنهر



محمد نسیم

برای روابط تاریخی این طرف دریای آمو با آن سوی آن نمی توان حد و مرز تاریخی تعیین کرد. باستان شناسی این رابطه را حتی به ماقبل تاریخ می رساند. زمانی بوده است که هردو طرف تحت لوای یک حکومت بوده و گاهی هم جدا از همدیگر، زمانی بلخ مرکزیت داشته و گاهی امرا و سلاطین از بخارا به ماوراءالنهر و خراسان و اطراف آن حکم می رانده اند. سامانیان از بلخ بودند، اما بخارا را مرکز قرار دادند، تیمور از سمرقند به بلخ و بخارا و بخشی از جبال معمور آن روز حکومت می کرد، عبدالله سینا از بلخ بود و ستاره زنش از بخارا، پس بوعلی فرزند بلخ و بخاراست، فرزند هردو دیار، و بین هردو دیار اگرچه جیحون حایلی بوده، اما حایلی جغرافیایی، نه فرهنگی، ملی و زبانی ...

به گفته مورخ تاجیکی نویسنده کتاب روابط بخارا و افغانستان...

تعیین حد تاریخی برای روابط افغانستان با ماوراءالنهر قبل از تشکیل دولت افغانستان در زمان احمدشاه ابدالی تصنعی و ساختگی به نظر می‌آید، قبل از قرن هجده بین افغانستان و ماوراءالنهر نه از حیث سیاسی و نه از لحاظ ترکیب ملی مرز عمیق مشخص وجود نداشت. (۱) و گذشته‌های تاریخی مردمان آسیای میانه، افغانستان و حتی ایران را پیوندها و ارتباطات عمیق فرهنگی، اقتصادی و سیاسی تشکیل می‌دهد. از جمله زبان فارسی - دری سرحدهای سیاسی و دولتی را عبور کرده به مثابه زبان واحد آسیای میانه، افغانستان و ایران درآمده است. (۲)

پس مطالعه تاریخ و فرهنگ این حوزه به شمول هند و پاکستان به هم مرتبط بوده و نمی‌توان یکی را بدون بررسی دیگری به تحقیق گرفت، بخصوص دین اسلام وحدت عمیق عقیدتی را بین این ملل باعث شده و در مقابل حوادث جهانی و بین‌المللی سرنوشت واحد و عکس‌العمل مشابه را ایجاد می‌کند.

-حین ظهور و گسترش اسلام نیز اگر چه این حوزه با وجود تشتت مبانی عقیدتی و اختلاف ادیان نتوانست متحدانه در مقابل عرب‌ها عمل کند، اما با آن همه رد پای یزدگرد سوم را در افغانستان می‌یابیم و به صورت مجزا و متفردانه هریک از شهرها و امارت‌نشین‌ها به صورت یکسان در مقابل عرب‌ها ایستادگی کردند و چنانچه دیدیم

۱. حق نظر نظرف، روابط بخارا و افغانستان، دوشنبه ۱۹۶۳، صص ۲-۳.

۲. غفار جوره‌یف، لهجه‌های عرب‌های تاجیک‌زبان، دانش، دوشنبه ۱۹۷۵، مقدمه.

بعضی شهرها با اینکه دو یا سه مرتبه فتح شد، اما هنوز در دسری برای عرب‌ها بود. عرب‌ها و کیش جدید آنها برای همه یکسان بیگانه می‌نمود، اما چنانچه در بررسی تاریخی خویش دیدیم بالاخره شعار «برادری و برابری» عرب بر سلسله‌مراتب نظام پوسیده قبلی پیروز شد و شهرها یکی از پی دیگری فتح، و البته اسلام آوردن شهری حتماً بالای شهرهای همجوار بی تأثیر نبوده است و همچنین از نظر نظامی برای عرب‌ها، شهرهای فتح شده حیثیت عقب جبهه را داشته و برای نقل و انتقالات و لشکرکشی‌ها و استخدام افراد بومی در خدمت نظامی خیلی بااهمیت بوده است. ما بدین لحاظ این مقاله را به روابط تاریخی و فرهنگی عرب‌های افغانستان با ماوراءالنهر اختصاص داده‌ایم و در آینده نیز امید بر آن داریم که بررسی مقایسوی لهجه‌های این دوساحه را تحت مطالعه و تحقیق قرار دهیم. از آثاری که فعلاً در این بخش مورد استفاده قرار گرفته کتاب لهجه‌های عرب‌های تاجیک‌زبان نوشته غفار جوهریف محقق تاجیکی است. با وجود آن کتاب مذکور در مورد لهجه‌های تاجیکی عرب‌های آسیای میانه، که به طور نمونه یکی دو حوزه را در بر می‌گیرد، نوشته شده است، اما می‌توان از ورای مقدمه این کتاب در مورد موضوع تحت مطالعه ما مواد و مطالب مهمی را دریافت. دیگر رساله مغتتم بقایای آثار عرب در شمال افغانستان نوشته قاری عبدالرحیم عینی است که هر دو کتاب می‌تواند سایه روشنی در شناخت عرب‌های دو طرف آمو باشد.

نویسنده کتاب لهجه‌های عرب‌های تاجیک‌زبان در مورد روابط تاریخی عرب‌های دو سوی آمو می‌نویسد: «تاریخ این اقوام با افغانستان و گذشته‌های تاریخی آن ارتباط قوی دارد و در قرون گذشته از طریق مالداري، مناسبات اقتصادی و روابط تجارتي با هم رفت و آمد متداوم داشته‌اند.»^(۱)

او در مورد چه وقت و از کجا آمدن عرب‌های آسیای میانه اظهار می‌دارد، نظر به مآخذ تاریخی، معلومات زبان‌شناسی و تحقیقات اتنوگرافی و انتروپولوژی، عرب‌های آسیای میانه نه تنها از یک مملکت خاص عربی در آسیای میانه آمده‌اند، بلکه وقت آمدن آنها نیز معین نیست.^(۲)

بنا به اشاره آکادمیسین سریتیلی، مضمون و آهنگ ایجادیات شفاهی عرب‌های ساکن قریه‌های جاگری و جگدری علاقداری غزدوان ولایت بخارای جمهوری ازبکستان یک اندازه به فولکلور عراق قرابت دارد.^(۳)

اسامی محلات و مآخذ اتنوگرافیک شهادت می‌دهند که عرب‌ها در گذشته در سرزمین آسیای میانه در ساحات خیلی بزرگ وجود داشته‌اند که بخش بزرگ آنها در ولایات سمرقند، بخارا و قشقه‌دریای جمهوری ازبکستان همچنان وادی و خش جمهوری تاجیکستان (بیشتر علاقداری شهر توز و قسماً در پنج) جایگزین بودند. نام

محلاتی که با زندگی و حرکت عرب‌ها پیوندی دارند از قبیل عرب‌خانه، عرب‌قشلاق، عربان، عرب‌محلّه و غیره را در شهر و روستاهای اطراف لنین‌آباد، کان‌بادام، اسفره، پنجکنت و فرغانه می‌توان شنید. گروهی از عرب‌ها همچنان در نزدیکی‌های شهر چهارجوی جمهوری ترکمنستان و وادی کولاب جمهوری تاجیکستان ساکن هستند. بعضی محلات عرب‌نشین نیز در ولایت سرخان دریای جمهوری ازبکستان دیده می‌شود.^(۱)

عرب‌های آسیای میانه علاوه بر اینکه از نظر موقعیت جغرافیایی به عرب‌های قرشی شهر توز، سمرقند، نوایی، بخارا و غیره تقسیم می‌شوند، از دیدگاه خصوصیات عنعنوی گروهی، قومی، خاندانی و غیره نیز از همدیگر متمایز می‌شوند. نظر به معلومات کهنسالان، هفتاد - هشتاد سال قبل تعداد چنین نام‌های خانوادگی و قبیله‌ای خیلی زیاد بوده، اما حالا آنها فقط تعداد معدودی ازین نام‌ها را به یاد دارند و بس^(۲)

تاریخ، عرف و عادات و زبان عرب‌های آسیای میانه از مدت مدیدی به این سو دقت محققان را به خود جلب کرده و دانشمندان داخلی و خارجی دربارهٔ آنها تحقیقات کرده‌اند، با وجود آن تا حال قضیهٔ چه وقت و از کجا آمدن عرب‌های آسیای میانه معلوم نیست. در آسیای میانه عرب‌هایی که زبان مادری خود را حفظ کرده

باشند، خیلی اندک‌اند. بنا به معلومات آکادمیسین گ. و سریتیلی و پرفسوری. ن. وینوکوف در آسیای میانه دو لهجه مستقل زبان عربی به نظر می‌رسد و تفاوت این لهجه‌ها به اندازه‌ای هست که گویندگان آنها سخنان یکدیگر را به دشواری می‌فهمند و آنها حالا در قریه‌های جاگری، چگردری علاقداری غژدوان، چند خانواده در قسمت قیچوقی کلخوز «کمونیزم» (البته نوشته چندین سال قبل صورت گرفته شاید حالا اسامی اکثر محلات و اصطلاحات تغییر کرده باشد) علاقداری شافرکام ولایت بخارا و در ده‌های جینو علاقداری قرشی ولایت قشقه‌دریای جمهوری ازبکستان زندگی می‌کنند؛ مابقی در بیشتر محل‌های عرب‌نشین آسیای میانه. جای زبان عربی را به مرور زمان زبان‌های تاجیکی، ازبکی و ترکمنی گرفته است که در این میان اکثریت با زبان تاجیکی است. تاجیک‌زبانان نیز نظر به مشخصات لهجه‌هایشان به دو گروه بزرگ تقسیم می‌شوند، که گروه اول را عرب‌هایی تشکیل می‌دهند که فقط نام عربی بر آنها باقی مانده و زبانشان بکلی با زبان تاجیکان محلی فرق نمی‌کند. اینها شامل عرب‌های تاجیک‌زبان اطراف لنین‌آباد و کان‌بادام، سمرقند (محل‌های عرب‌خانه بوری)، بخارا (داخل شهر و محل‌های عرب‌نشین اطراف آن) و کولاب (سرچشمه) است.

اما گروه دوم نظر به برخی مشخصات لهجه‌ای با دیگر تاجیکان فرق می‌کنند و از نظر جغرافیایی اینها نیز به دو بخش تقسیم می‌شوند.

در بخش اول لهجه‌های عرب‌های تاجیک‌زبان ناحیه نوایی، محله عرب‌خانه در سوفخوز گیگانت، ده‌ها عرب‌سرای، عرب‌های تاجیک‌زبان علاقداری کته قرغان (پرغازه) و قرشی (محله عرب‌خانه و قریه قماش) را شامل است.

در بخش دوم لهجه‌های عرب‌های تاجیک‌زبان شهر توز، پنج (کیراو آباد سابق) داخل می‌شوند.^(۱)

درباره چه وقت و از کجا آمدن خود، عرب‌های آسیای میانه معلومات گوناگون داده‌اند. نظر به قول باشندگان کهنسال بعضی محله‌های عرب‌نشین، گویا اجداد آنها در آسیای میانه، نه به یکبارگی و مستقیم از ممالک عربی آمده‌اند، بلکه در این اواخر از سمت شمال افغانستان، خصوصاً از نواحی بلخ، آقچه و قندهار آمده‌اند.^(۲)

پروفسور، ی. ن. وینوکوف این نکته را تصدیق کرده، ورود عرب‌های اولاده شیبانی (عرب‌های ساکن قشقه‌دریا، قریه‌های قماش، جینو، پولادی و غیره) را به آسیای میانه بیشتر از دو صد سال تخمین می‌زند و تاریخ آمدن اولاده سمنانی (عرب‌های ساکن علاقداری غژدوان و وابکند بخارا) را تقریباً سه صد سال و حتی بیشتر از آن تعیین می‌کند.^(۳)

بخشی از عرب‌ها در زمان تیمور و به واسطه او به سمرقند و بخارا آورده شده‌اند، در بین عرب‌های قریه‌های عرب‌خانه قماش و جینو

۲. همانجا، ص ۹.

۱. همانجا، صص ۵-۶.

۳. همانجا.

ولایت قشقه‌دریا نیز روایتی موجود است که براساس آن، گذشتگان آنها را امیر تیمور به زور آورده است و همچنان این روایت را در بین عرب‌های علاق‌داری نوایی (کان میخ) سمرقند و کته قرغان نیز می‌توان شنید. طبق روایت آنها گویا تیمور به عللی با عرب‌ها راه خصومت را پیش گرفته و می‌خواسته است که آنها را از طریق دشت‌های آسیای میانه به چین تبعید کند، اما شخصی به نام میرحیدر پیر نصیحتگر یا مرشد تیمور وساطت نموده و با تضرع و زاری عفو‌گناهان عرب‌ها را خواسته است و تیمور نیز گناه آنها را بخشیده و اجازه مسکن در اطراف حصار و قرشی را به آنها داده است که بعداً از همین حوالی به مناطق سمرقند، کته قرغان و کان میخ پخش شده‌اند. عرب‌ها به خاطر ارج‌گذاری به میرحیدر و جبران غمخواری او به فایده دولت خراجی به نام «میرحیدری» می‌داده‌اند.^(۱)

در بین عرب‌های عربی‌زبان افغانستان نیز چنین روایتی موجود است که گویا تیمور آنها را به حیث مبلغین دینی آورده است، اما این ادعای آنها که به حیث مبلغین دینی آورده شده‌اند، قرین به حقیقت نیست. طرز زندگی و معیشت آنها می‌رساند که از عرب‌های بدوی‌اند و همان‌گفته عینی درست به نظر می‌رسد که آنها توسط تیمور آورده شده‌اند و آورده شدنشان نیز وابسته به لشکرکشی تیمور به سوی

شامات و ترکیه است و مقابله با بایزید ایلدرم، که در این جنگ بایزید اسیر شد و متصرفات او به دست تیمور افتاد، حرمین شریفین نیز در این ایام از متصرفات ایلدرم بوده و شریف (زاممدار) آن نیز میرحیدر بوده است. وقتی خبر اسارت ایلدرم به گوش مردم شامات و حرمین شریفین می‌رسد مردم شامات، امیرحیدر را به پادشاهی و خلافت برمی‌گزینند. تیمور از این واقعه آگاه شده می‌خواهد به حرمین شریفین حمله کند، اما ندمایش این کار را خلاف ادب به قبله اسلام می‌داند. پس تیمور با نامه‌ای به میرحیدر پیام می‌فرستد تا نزد او بیاید، بعد از آنکه میرحیدر نزد تیمور می‌آید تیمور او را با دیگر سران عرب به صوب سمرقند می‌فرستد و در قرشی (نسف) جا می‌دهد. میرحیدر در بین مردم ماوراءالنهر محبوبیتی به هم می‌رساند و مردم تحف، هدایا و نذوراتی به وی پیشکش می‌کنند که شماره مواشی اش چنان زیاد می‌شود که به خواهش اقوام عرب در بین آنها مواشی او تقسیم می‌شود که بعد از درگذشت میرحیدر نیز اولادهای او در مواشی دیگر عرب‌ها شریک می‌شوند و هر ساله بدین وسیله تجدید ارتباطات صورت می‌گیرد و تیمور نیز بعد از مشاهده کرامات میرحیدر شیفته اخلاق او شده و دختر خود را به حباله نکاح او درمی‌آورد که از آن فرزندی به وجود می‌آید که نامش را عبدالله می‌گذارند و اولادهای او به نام «میرحیدریان عبداللهی» در آنجاها شهرت دارند. در اثر ازدیاد اقوام عرب و تنگی جا و چراگاه تیمور آنها را امر به کوچ‌کشی به جاهای منتخبشان می‌کند که از قطغن تا هرات

در سمت شمال افغانستان گسترش می‌یابند. (۱)

گویند تیمور سه مرتبه به سوی ممالک عربی لشکر کشیده، طبق شهادت تزوک تیموری یا کتاب امیر صاحبقران در یک مرتبه بعد از زیارت مدینه منوره، احمد شیخ را که از نسل ابودجانه انصاری است به سمرقند آورده که مادر خواجه احرار دختر همین احمد شیخ است و اولادهای آن تا حال در سمت شمال افغانستان موجود و بعضی از سادات خود را به ایشان نسبت می‌دهند. (۲)

در اینجا بین روایات مردم آسیای میانه با روایات عرب‌های عربی زبان شمال افغانستان جهات موافق و مخالف هر دو موجود است. جهت موافق اینکه عرب‌های هر دو منطقه آمدن خود را با فتوحات تیمور مرتبط می‌دانند، اما نکات مخالف همانا عرب‌های آن طرف آموچنان وانمود کرده‌اند یا اقلماً محققان چنین پنداشته‌اند که عرب‌های عربی زبان ماوراءالنهر بعدها از شمال افغانستان آمده‌اند. در حالی که تیمور شاید ابتدا به مرکز کشور خود سمرقند آنها را آورده باشد و بعداً از طریق ماوراءالنهر به افغانستان آمده‌اند. و نیز میرحیدر را عرب‌های ماوراءالنهر پیر و مرشد تیمور قلمداد کرده‌اند که عفو گناهان عرب‌ها را از تیمور خواسته است، در حالی که در نوشته‌های عینی میرحیدر خود مورد غضب تیمور بوده و بعدها به سبب بعضی کرامات و ازدیاد احترام مردم با او طرح دوستی ریخته و دختر خود را

۱. بقایای آثار عرب در شمال افغانستان، صص ۶-۷.

۲. همانجا، ص ۱۳.

به وی داده است. یا شاید واقعه میانجیگری میرحیدر به خاطر رنجش تیمور از گروهی از عرب، بعد از التیام و دوستی صورت گرفته باشد و نکته جالب اینجاست که در آنجا مردم به خاطر ارج‌گذاری به میرحیدر به خاطر غمخواری او به فایده دولت خراجی به نام میرحیدری می‌داده‌اند و در اینجا نظر به مطالعه رساله عینی اموال میرحیدر به سبب زیادت، بین اقوام عرب تقسیم می‌شود و بندین طریق اولادهای او در مال تمام عرب‌ها شریک می‌شوند و از این سبب هر ساله بر سر مریدان دوره و گردش می‌روند و تجدید ارتباطات و جمع‌آوری نذورات می‌کنند.

پرفسور ی. ن. وینوکوف نیز، براساس همین روایات عرب‌های آسیای میانه آمدن بخشی از عرب‌ها را به افغانستان و آسیای میانه به کشورگشایی‌های تیمور وابسته می‌داند.^(۱)

مؤلف کتاب لهجه‌های عرب‌های تاجیک‌زبان می‌گوید: «در حقیقت این روایات چندان بی‌اساس هم نیست، قسمی که معلوم است از یک جا به جای دیگر انتقال دادن مردم و کوچاندن قبیله‌ها از یک منطقه به منطقه دیگر از ویژگی دولتمداری و اصول سیاسی تیمور بود و بعلاوه اگر این حادثه با زمان تیمور ارتباطی نداشت، امروز در میان مردم آسیای میانه (و افغانستان) تا این اندازه روایات گوناگون درباره انتقال عرب‌ها توسط تیمور باقی نمی‌ماند.^(۲)

۱. لهجه‌های عرب‌های تاجیک‌زبان، ص ۱۰.

۲. همانجا.

اما برخی از محققان شوروی این ادعا را نمی‌پذیرند. س.ل. والین که دربارهٔ عرب‌های آسیای میانه تحقیقات بزرگی انجام داده، این نظریه را که عرب‌ها در زمان تیمور آورده شده‌اند، مورد شک قرار می‌دهد. نظریه دلایل او اگر عرب‌ها در زمان تیمور آورده می‌شدند، باید در کتب تاریخی زمان تیمور که هیچ حادثه‌ای، حتی جزئی از قلم واقعه‌نگاران عهد وی به دور نمانده، این واقعه ثبت و درج می‌شد.^(۱) همچنان برخی عرب‌های آسیای میانه خود را از احفاد همان عرب‌هایی می‌دانند که در سوقیات نظامی عرب‌ها به خاطر فتح آسیای میانه حضور داشته‌اند و به خاطر نشر دین اسلام در اینجا باقی مانده‌اند. مثلاً عرب‌های ساکن بوزی و گذر عرب‌های قریب سمرقند تصدیق می‌کنند که نیاکانشان گویا همان طلایه‌داران و سرلشکران عرب بوده‌اند. در بین مردم عرب بخارا و دیگر مناطق نیز چنین روایاتی موجود است.^(۲)

این حقیقت مسلم است که عرب‌ها در سوقیات نظامی خود و به خاطر نشر دین مبین اسلام بعد از فتح بعضی شهرها تعدادی از عساکر خود را به خاطر حفظ نیروی خویش و دوباره تمرد نمودن مردم و مقداری از مبلغین دینی را به خاطر نشر و اشاعهٔ اسلام و تعالیم دینی در شهرهای فتح شده، متمکن می‌ساختند.

قتیبه بن مسلم سه بار بخارا را مسلمان کرد، اما بخاراییان بعد از

رفتن سپاه عرب دوباره ترمز کرده به دین گذشته رجعت کردند. بالاخره بار چهارم بعد از فتح بخارا قبایل عربی را در جوار آنها جا داد تا از نزدیک مراقب اعمال آنها در مسائل دینی و امور عبادات باشند.^(۱) حتی درین ممالک زبان عربی به حیث زبان رسمی اعلان می‌شود، از همین رو اکثر دانشمندان و نویسندگان این مناطق کتب و آثار خویش را به زبان عربی نوشته‌اند.^(۲)

بعدها در این مناطق عرب‌ها با ساکنان محلی به سرعت آمیزش می‌یابند. نظر به معلومات مورخان عرب حتی در قرن نهم میلادی بعضی از اقوام عرب در وادی فرغانه چنان با مردم محلی آمیزش یافته بودند که شناخت آنها مشکل بود.

از این رو می‌توان تخمین زد که عرب‌های ساکن بخارا و محلات نزدیک آن سمرقند، لنین‌آباد، کان بادام و بعضی شهرهای دیگر که حالا عرف و عادات و زبانشان با تاجیکان و ازبک‌های محلی فرق ندارد شاید از بقایای همان عرب‌هایی بودند که بار نخست در قرون هفت و هشت میلادی به آسیای میانه آمده‌اند. شاهد عرب‌بودنشان نیز تنها نام همان محلات از قبیل عرب‌خانه، عربان، عرب‌قشلاق و غیره است و بس.^(۳)

به نظر س.ن.والین وضع در ساحل چپ آمو به گونه دیگر بوده

۱. تاریخ بخارا، ص ۶۶.

۲. باباجان غفورف، تاجیکان، کتاب یکم قسمت دوم، پوهنتون، کابل ۱۳۶۳، ص ۵۰۱.

۳. لهجه‌های عرب‌های تاجیک‌زبان. صص ۱۱-۱۰.

است. در اینجاها مخصوصاً در مضافات مرو و بلخ که خیلی قبل از بخارا و سمرقند تحت تصرف عرب‌ها درآمده بود، عرب‌های زیادی زندگی می‌کردند و از این شهرها تدارک تهاجم و لشکرکشی به ساحل راست آمو دیده می‌شد. حتی در ساحل چپ آمو در اوایل خیلی از قبایل عرب با فامیل و خانواده‌های خویش کوچ کرده، آمده بودند و اکثراً بعدها نیز همین عرب‌ها به حیات کوچیگری خویش ادامه دادند، آنهایی که زندگی مقیمی را اختیار کردند، بزودی با اهالی بومی آمیزش یافتند و زبان و رسم و رواج محلی را پذیرفتند، اما آنهایی که به حیات کوچیگری ادامه دادند، بیشتر مقاومت به خرج داده، زبان و عنعنۀ ملی خود را حفظ کردند. نظر به گفتهٔ س.ل.والین یک بخش بزرگ عرب‌ها بین مرو و چهارجوی (قرن ۱۱ م) در مضافات عشق‌آباد (۱۲ م) و در افغانستان در نواحی قلم (۱۰ م) در بیابان‌های شبرغان و بلخ به حیات کوچیگری اشتغال داشته‌اند که همین عرب‌ها در شمال افغانستان و آسیای میانه زندگی بادیه‌نشینی را تا قرن شانزده میلادی و حتی تا ابتدای قرن نوزده ادامه داده‌اند.^(۱)

نظر به همین شواهد سن.ل.والین می‌گوید که بیشتر عرب‌ها از طریق زندگی کوچیگری از شمال افغانستان وارد آسیای میانه شده‌اند. چنانچه قبلاً نیز گفتیم، عرب‌های آورده شده در زمان تیمور ابتدا به بخارا و سمرقند و قرشی جابجا شده و بعداً در اثر ازدیاد نفوس و

تنگی چراگاه در صفحات شمال افغانستان پخش شده‌اند، اما بعدها شاید در اثر حوادث تاریخی و یا زندگی کوچیگری و حب وطن و خویشاوندان رفت و آمد خویش را ادامه داده باشند و این امر در زبان‌های پیشین امر طبیعی بوده، اما به صراحت می‌توان گفت که اکثر عرب‌های قبل از زمان تیموری، ابتدا وارد خاک افغانستان و بعدها در اثر سوقیات نظامی و عوامل تاریخی دیگر در آن سوی آمو متوطن شده‌اند و مطالعه زبان و لهجه‌شان نیز نزدیکی و قرابت عرب‌های هردو طرف ساحل را تصدیق می‌کند.

س.ل.والین آورده شدن عرب‌ها را در زمان تیمور (چنانچه قبلاً گفته شد) مورد تردید قرار می‌دهد اما به نظر او واقعه دیگری احتمال ورود عرب‌ها را از سمت شمال افغانستان به ماوراءالنهر سبب شده است که صد سال بعد از وفات تیمور رخ داده است، این واقعه همانا اشغال خراسان و بلخ و دیگر جاهای سمت شمال افغانستان توسط خان‌های ازبک جانی بیگ و عبیداله است که جانی بیگ ضمن اشغال، امیران مناطق بلخ، شبرغان و اندخوی را که بیشتر محلات عرب‌نشین‌اند با جمعی از بزرگان دیگر از دریای آمو عبور داده، در مضافات سمرقند متمکن می‌سازد. چون ایشان از راه قرشی و بخارا گذشته‌اند، شاید عرب‌های قشقه‌دریای بخارا و سمرقند از همین عرب‌ها باشند و بخش بزرگ آنها تا نیمه‌های قرن شانزدهم میلادی زندگی کوچیگری داشته و حتی تعداد قابل توجه آنها به زبان

مادریشان سخن می‌گفته‌اند. (۱)

نظر به معلومات فوق آمدن عرب‌ها در آسیای میانه به دو بخش تقسیم می‌شود: یکی دوره اوایل اسلام (قرون ۷-۸م) که این عرب‌ها در آسیای میانه به طور موقتی با اهالی آمیزش یافتند. دیگر اینکه در جریان قرون بعدی نظر به علل گوناگون به صورت تدریجی از سمت شمال افغانستان و بعضی مضافات ایران داخل خاک آسیای میانه شدند. (۲)

تقسیم نمودن عرب‌های تاجیک‌زبان به دو لهجه نیز به همین ادوار تاریخی مربوط است یعنی گروه اول که در قرون هفت و هشت میلادی آمده و مسکن گزیده‌اند، حتماً با مردم آمیزش بیشتر یافته و زبان و رسومشان با مردم یکی شده که امروز لهجه آنها از لهجه محلی تقریباً و یا کلاً تفاوت ندارد و تنها نام محلاتشان یا تلفظ بعضی حروف حلقی به صورت واضح و صعب آن، اشاره به عرب بودنشان می‌کند. گروه دیگر که لهجه‌های آنها با تاجیکان محلی تفاوت فاحش دارد، احتمالاً از جمله عرب‌های کوچی بوده‌اند و در مراحل مختلف، تاریخی، از محلات مختلف، در اثر تماس با مردمان گوناگون از طریق زندگی کوچیگری وارد آسیای میانه شده‌اند و با نمایندگان لهجه‌های مختلف زبان فارسی در ایران و افغانستان و تاجیکی در آسیای میانه مناسبات غیرمستقیم اقتصادی و سیاسی داشته‌اند که این خود

موجب چندگونگی و اثرپذیری لهجه‌هایشان از زبان‌های مختلف شده و حتی در بعضی مناطق این اثرپذیری به حدی بوده که بجز زبان دری، زبانهای ازبکی و ترکمنی را به حیث زبان اصلی خود، بپذیرند.^(۱)

به هر حال نظر به خصوصیات روانی، طرز زندگی و چندگونگی لهجه‌ها می‌توان گفت که در افغانستان و آسیای میانه عرب‌ها در زمانه‌های مختلف از اقوام مختلف به مقاصد گوناگون آمده و آورده شده‌اند که با مطالعه دقیق و علمی تمام سیاحت‌های زندگی آنها و تحقیق در لهجه‌هایشان می‌توان به سوالات از کجا، چه وقت و از کدام قبیله و قوم بودن عرب‌ها پاسخی ارائه کرد.*

۱. همانجا.

* کتاب لهجه‌های عرب‌های تاجیک‌زبان به زبان تاجیکی و به الفبای کریل نوشته شده است. در این نوشته از برگردان کتاب مذکور به الفبای عربی و دری استفاده شده است، همچنین نظر دانشمندان شوروی سابق که در کتاب مذکور آمده بدون ذکر منبع اصلی، فقط با نشان دادن صفحه کتاب فعلی ذکر شده است. چون کتاب مذکور قبل از استقلال جمهوری‌های آسیای میانه نوشته شده، لهذا نام برخی محلات بعد از فروپاشی شوروی تغییر یافته که در اینجا از مأخذ مذکور به همان نام قبلی ذکر شده است.